



## پیام زندانی

قدرت شاهان ز تسلیم فقیران بیش نیست  
قصر سلطان امن تر از کلبه درویش نیست  
طاهر آن دامان کزو دست امیدی دور نه  
قادر آن سلطان کزو قلب فقیری ریش نیست  
گر ز خون من نگین شاه رنگین می شود  
گو بریز این خون که مقدار نگینی بیش نیست  
بر کس ای قاضی به خون من منه بهتان از آنک  
قاتل من در جهان جز عشق کافرکیش نیست  
ای صبا با خسرو خوبان بگو درد فراق  
بر دل من کمتر از این حبس و این تشویش نیست  
گر دلت با من نباشد، قصر تجریش است بند  
ور دلت با من بود، زندان کم از تجریش نیست  
در صفوف واپسین جا داد یارم ورنه کس  
زین رقیبان در صف عشق وی از من پیش نیست  
دل به اقبال جهان ای صاحب دولت مبند  
کاین جهان در اختیار عقل و دوراندیش نیست  
نعمت او بی تغیر، امن او بی انقلاب  
رحمت او بی تراحم، نوش او بی نیش نیست  
تجربت کردم رهی سوی سرای عاقبت  
راست ترزین ره که من بگرفته ام در پیش نیست  
من نیم مسعود و بو احمدولی زندان من  
کمتر از زندان نای و قلعه مندیش نیست  
گر توئی انسان "بهار" انوه نوع خویشدار  
ورنه حیوان هم نیابی کاو بفکر خویش نیست

**ملک الشعراى بهار - تهران 1308**

از زندان نظمیه برای رضا شاه